

یکی مثل همه!

الیه توانا- من نیستم؛ یعنی هستم اما آن طوری که بعضی ها فکر می کنند نیستم. من معلول نیستم تا کسی قدردان سلامتی اش باشد؛ البته که آدم باید قدر سلامتی اش را بداند، من هم قدرش را می دانم. من معلول نیستم تا به کسی تلنگر زده شود و تحت تأثیر قرار بگیرد؛ البته که آدم باید حواس جمع و عبرت پذیر باشد. من ناقص و ناتوان و سر بار نیستم، فرشته بی بال نیستم، معلولیت من نشانه قهر و غضب خداوند هم نیست. معلولیت من می تواند به خاطر یک ژن معیوب باشد، می تواند ناشی از آسیب های زمان تولد باشد، ممکن است بر اثر

یک سانحه اتفاق افتاده باشد، اتفاقی که ممکن است برای هر کسی بیفتد. من نیستم؛ یعنی هستم اما انگار نیستم. چند نفرتان من را توی خیابان، توی پاساژ و فروشگاه، توی پارک، توی دانشگاه، توی اداره، توی مسجد، توی مطب پزشکی و جاهای دیگر، به چشم یک آدم عادی دیده اید؟ من هستم؛ یکی مثل شما، یکی مثل همه! پرونده امروز «زندگی سلام» درباره ابعاد گوناگون زندگی من، چالش ها و محدودیت ها و توانمندی هایم و آدم معروف های شبیه به من که با وجود محدودیت هایشان، شاد و موفقند، است. حوصله کنید و بخوانید.



چند ساعت همراه با گروه هنری معلولانِ مهرپویا

مهرپویا، صدای معلولان است!

اسم گروهشان «مهرپویا» است. چند دقیقه حضور در کنارشان، کافی است تا از نزدیک شاهد «مهر» و «پویایی» شان باشی. یک سال بیشتر نیست که دور هم جمع شده اند اما با رفاقت و یکدلی، در همین مدت کوتاه خودشان را با فعالیت هایشان ثابت کرده اند؛ از اجرای نمایش های متعدد خیابانی در گوشه و کنار شهر که آدم های زیادی را میخکوب کرده اند تا شرکت در جشنواره های تئاتر در جای جای کشور که خوش درخشیده اند. بالا و پایین های زیادی را تجربه کرده اند، زمین زیاد خورده اند و می دانند که از این به بعد هم زمین خوردن های زیادی در راه است، اما تصمیم خودشان را گرفته اند که اگر قرار است دیده شوند و در آمدی کسب کنند، به خاطر هنر و توانایی شان باشند نه معلولیتشان. «علیرضا ترابی»، بازیگر، کارگردان و سرپرست گروه از روز هایی می گوید که گروه کوچکشان تازه متولد شده بوده، تا الان که بیش از بیست نفر جمعیت دارد. از روز هایی که تلاش کرده بازیگری را اصولی به اعضای گروه آموزش بدهد تا الان که کلاس نویسندگی و موسیقی هم راه انداخته و آرزوهای بزرگی در سر دارد.

■ زمستانی که پشت در ماند

خیابان، حسابی خلوت است. آسمان گرفته و عصبانی است. از قرارم با گروه چند دقیقه ای گذشته، اما در محل تمرین هنوز بسته است. توی این هوا کسی جرات نمی کند از خانه بزند بیرون مگر کار واجبی داشته باشد. تمرین تئاتر را هم می شود یکی دو روزی به تعویق انداخت. اگر واقعا بچه ها نیایند چه؟ اما یکی یکی سر و کله شان پیدا می شود. پس سرپرست گروه هم به زودی می رسد و می توانم به گرمای داخل سالن پناه ببرم. در باز می شود. محل تمرین، یک اتاق کوچک در انتهای یک پارکینگ است. یک بخاری فکسنی هم تمام تلاشش را می کند تا اتاق را گرم کند. دختر جوانی ویلچر یکی از بچه ها را هل می دهد، رفتارشان آن قدر مسئولانه و با محبت است که به نظر می رسد یکی از اعضای خانواده او باشد اما وقتی بر می گردد و با حوصله به تک تک اعضای گروه کمک می کند، می فهمم یاور گروه است. سرما، زورش به علاقه و پشتکار بچه ها نرسیده و کلاس کم کم پر از جمعیت می شود. بچه ها بعد از چند ثانیه چسبیدن به بخاری، حالا یخشان باز شده و شوخی ها و شیطنت ها شروع می شود. اینجا همه آن قدر صمیمی، گرم و مهربان هستند که یادم می رود فقط چند دقیقه است که با این بچه ها آشنا شده ام، یادم می رود بیرون زمستان است.

■ یک جمع تحصیل کرده، خلاق و خوش فکر

بچه ها هر کدامشان سال ها تجربه بازیگری و کار تئاتر دارند، یادگیری تخصصی را اما از زمان تشکیل گروه شروع کرده اند. بهاره بین بچه ها از این لحاظ خوش شانس تر است؛ کارشناسی ارشد بازیگری دارد و در جشنواره یزد، بهترین بازیگر زن شناخته شده است. البته بدنیست بداند بقیه اعضای گروه هم با وجود مشکلات زیاد، تحصیلاتشان را ادامه داده اند؛ مشکلات ریز و درشتی که درس خواندن معلولان را

توجیه می کند. سازاز که کارشناسی ارشد روایتیک دارد و مریم که مددکاری خانواده خوانده هم از تحصیل کرده های گروه هستند. قبلا شنیده بودم از توانایی و انگیزه و پشتکار آدم هایی که با وجود محدودیت های جسمانی، همه را شگفت زده کرده اند اما از نزدیک دیدنشان لطفی دیگر دارد. مثل آرتین همه فن حریف که وقتی ارزش می خواهم کمی درباره خودش حرف بزنم، در کمال تواضع فقط اسمش را می گوید و از دیگران می ش نوم که نویسنده، کارگردان، بازیگر، آهنگساز و خواننده است و مریم ۴۸ ساله که از بازیگران خوب گروه است و به سختی از بین حرف هایش متوجه می شوم بعضی ها مسخره اش می کنند و می گویند عجب خیلی دلم می خواد با همه اعضای گروه آشنا شوید که خب مسلما در این فرصت کم امکانش وجود ندار د. اگر شما هم مشتاق شده اید این گروه توانمند و با انرژی را بیشتر بشناسید پیشنهاد می کنم پیگیر کار ها و اجرا هایشان باشید.



■ ما همه مسافریم

بچه ها بخشی از آخرین نمایشی را که مشغول تمرینش هستند، برایم اجرا می کنند. قصه درباره یک اتوبوس و مسافرانش است. این اتوبوس با تصورات ما خیلی فرق دارد؛ راننده مسافرانش را خودش انتخاب می کند. مسافران ظاهرا خوش شانسکی که انتخاب می شوند، می توانند روی هر صندلی که دوست دارند بنشینند. راننده هرجا دلش بخواهد، اتوبوس را نگه می دارد و مسافر ها می توانند در این توقف هر کاری که دوست داشته باشند انجام بدهند. تا این جا شاید ماجرا خیلی هم عجیب و غریب به نظر نیاید اما قصه وقتی پیچیده می شود که بداند راننده هربار هرجا بخواهد یکی از مسافر ها را پیاده می کند. در این لحظات، اتوبوس به صحنه ای تبدیل می شود که در آن بازیگران قصه زندگی شان را روایت می کنند.

■ جنگ با موانع

«زندگی ما آدما پر از تکرار های سخته که باید تلاش کنیم و امیدوار باشیم یک روز این تکرار ها تموم بشه. به خصوص اگر این تکرار ها تکرار موانع باشه. حالا اگه معلول باشی و روی ویلچر بنشینی، تکرار موانع تو با آدمای دیگه خیلی فرق می کنه. من اما از پشت سر گذاشتن موانع سر راهم لذت می برم...» این بخشی از نمایشنامه رادیویی گروه است که چند وقتی است مشغول تمرینش هستند و قرار است در جشنواره رادیویی بهزینستی اجرایش کنند. این نمایشنامه که به قلم آقای ترابی است، خلاصه ای است از خاطرات تلخ و شیرین خود اوو درواقع همه معلولان. بچه های گروه در زمینه کار صدا هم حسابی مستعد هستند، مثلا محبوبه به تهپایی در این نمایش به جای سه نفر صحبت می کند. ایمان هم که به نظم معلولیت شدیدتری نسبت به بقیه بچه ها دارد و بندگی از زیر پاهایش او را روی ویلچر نگه داشته، بلد است چطور از صدای بمش استفاده کند و نقش پدر خانواده را خیلی خوب ایفا کند. قبل از این که پشت صحنه کار های رادیویی را ببینم اصلا تصور نمی کردم این قدر سخت باشد. اگر یک نفر کوچک ترین اشتباهی بکند، نمایش قطع می شود، متن دوباره مرور می شود، کارگردان توضیحاتی می دهد و بچه ها مجبور می شوند دوباره دیالوگ هایشان را از اول بگویند. خلاصه آنقدر سخت است که به عنوان یک تماشاگر هم ممکن است بعد از چند دقیقه خسته و حتی عصبانی بشوی. البته من شانس آوردم که بچه ها تمرینشان را خیلی زود تمام کردند و کار به جاهای باریک نکشید!

■ آهنگ خوش زندگی

کلاس موسیقی اعضای گروه، به شلوغی کلاس تئاتر خودش می گوید: «من تکنیسین برق صنعتی هستم، یعنی یوده اده سال پیش بر اثر حادثه در محل کار، دچار ضایعه نخاعی شدم و از آن موقع تا الان، روی ویلچر هستم. شغلم را از دست دادم و با موسیقی و ورزش سرم را گرم می کنم». عماد موسوی، مدرس گیتار و تئوری موسیقی، چند وقتی است که با گروه «مهرپویا» همکاری می کند. موسوی درباره حداقل توانایی لازم برای ساز زدن می گوید: «صرف نظر از نوع معلولیت بچه ها، کنترل داشتن روی دست ها برای ساز زدن کفایت می کند. برنامه بلندمدت ما این است که بچه ها بتوانند از طریق موسیقی کسب درآمد کنند اما این باعث نمی شود اگر کسی توانمندی چنین کاری نداشته، از موسیقی مایوس کنیم. موسیقی به خودباوری بچه ها کمک می کند و همین دلیل خوبی است که تمام تلاشمان را برای استعدادیابی و آموزش شان به کار بگیریم.»

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزانه خراسان

سه شنبه ۵ بهمن ۱۳۹۵

۲۵ ربیع الثانی ۱۴۳۸ • ۲۴ ژانویه ۲۰۱۷

۶۷۹

بای درد دل معلولان درباره برخی از مهم ترین چالش هایشان

قانونی که هست و حقوقی که نیست!

چقدر از مشکلات و معضلات معلولان اطلاع داریم؟ خواسته ها و حقوق معلولان چیست؟ معلولان با چه چالش هایی مواجهند؟ ناهمگونی مبلمان شهری، کسب و کار مناسب، ازدواج؟ قانون چه می گوید؟ بخشی از آن چه باید باشد را از دل قوانین می خوانیم و آنچه هست را از زبان برخی از اعضای گروه مهرپویا می شنویم.

■ **ماده ۲ قانون جامع حمایت از حقوق معلولین:** کلیه وزان تخانه ها، سازمان ها و مؤسسات و شرکت های دولتی و نهاد های عمومی و انقلابی موظفند در طراحی، تولید و احداث ساختمان ها و اماکن عمومی و معابر و وسایل خدماتی به نحوی عمل کنند که امکان دسترسی و بهره مندی از آن ها برای معلولان هم چون افراد عادی فراهم باشد.

ساناز، درباره مشکل عبور و مرور معلول ها می گوید: «وقتی دانشجو بودم مادرم یک سال تمام، هر روز دو سه طبقه من را با ویلچر از پله ها بالا و پایین می برد. بالاخره بعد از یک سال پیگیری و رفت و آمد، برای دانشگاه آسانسور گذاشتند. رفت و آمد در شهر هم مشکلات خاص خودش را دارد؛ معلولان برای رفت و آمد فقط می توانند از مترو و تعدادی اتوبوس استفاده کنند که این ها همه مسیر های شهر را پوشش نمی دهد. در طراحی پیاده روها هم فرض بر این بوده که همه عابران پیاده از نظر جسمی سالم هستند؛ به همین دلیل برای این که موتور سوار ها وارد پیاده و نشوند، مانع گذاری شده اند در حالی که کسی فکر نکرده، ما چطور باید با ویلچر از این موانع بگذریم. ما حتی نمی توانیم وارد مسجد بشویم. خاله ام فوت کرده بود و من نمی توانستم در مراسمش شرکت کنم. چون هم مسجد کلی له داشت، هم نمی توانستم با ویلچری که توی خیابان رفته ام وارد مسجد شوم. خیلی از ساختمان ها رمپ دارند اما با شیب تند و زیاد، در واقع سقوط آزاد است و صراف رفیع تکلیف». بهاره معتقد است رفت و آمد معلولان غیر ویلچری هم بی مشکل نیست. می گوید: «من به خاطر این که نمی توانم سریع راه بروم بارها تصادف کرده ام. راننده ها خیلی حوصله ندارند صبر کنند تا افرادی مثل من از خیابان رد شوند. معمولا هم بعد از این برخورد ها با لحنی حق به جانب می گویند تو که عر ضه نداری چرا از خانه بیرون می ای؟»

■ **ماده ۷ قانون جامع حمایت از حقوق معلولین:** دولت موظف است برای ایجاد فرصت های شغلی برای افراد معلول تسهیلاتی فراهم نماید (این تسهیلات شامل ۷ مورد می شود).

ابوالفضل از بازیگران کاربلد گروه است. او ده سال پیش توی پارکی، دکه ای داشته که خرج خودش و همسر معلولش را در می آورد، اما کیوسکش را گرفته اند و از آن زمان دیگر نتوانسته به خاطر شرایط جسمانی اش کاری پیدا کند. همسر ابوالفضل هم معلول است و ابوالفضل تمام کار های خانه را خودش انجام می دهد که یعنی با وجود معلولیتش توانایی کار کردن دارد. سعید روی ویلچر نمی نشیند اما در راه رفتن مشکل دارد. او هم که هنوز نتوانسته کاری پیدا کند، می گوید: «آخرین باری که مرا برای کاری پذیرفتند گفتند باید دبه های بیست لیتری اسید را از نردبان بالا ببرم!»

■ **روز جهانی معلولان** از سال ۱۹۹۲ که از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام شد، هر سال در ۱۲ آذر یا ۳ دسامبر برگزار می شود. هدف از تعیین این روز ارتقای درک عمومی درباره مسائل مربوط به معلولیت های مختلف و افزایش آگاهی هایی بوده است که باید به فعالیت افراد معلول در تمامی جنبه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زندگی منجر شود.

محبوبه درباره روز معلولان می گوید: «مستولان یک بار در سال به ما سر می زنند، سخنرانی می کنند، وعده می دهند اما پس از آن، دیگر ما را نمی شناسند! اگر هم درخواست و مشکلی داشته باشیم می گویند بودجه نداریم.»

یادی از چند معلول موفق دنیا



بتهوون، استیون هاوکینگ، هلن کلر، لوتیس بریل! این اسم ها شما را یاد چه چیزی می اندازد؟ نبوغ و پشتکار یا معلولیت و ناتوانی؟ آدم هایی از این قبیل کم نیستند، کسانی که تلاش و پویایی شان، بیش از معلولیتشان به یاد می ماند. شاید مرور برخی از این نام ها، برای یادآوری این نکته که نباید توانمندی های معلولان را از یاد ببریم، خالی از لطف نباشد.

نیک وی اچیچ

کیم بود؟	چه معلولیتی داشت؟ چه جور زندگی کرد؟	حوزه فعالیتش چی بود؟
نیک وی اچیچ	پدر و مادر لوترک با هم نسبت فامیلی نزدیکی داشتند و مشکلات مادر زادی او به این خاطر بود. آتری دوران بلوغ خود را با بالا تنه ای عادی و پاهایی کاملا کوتاه سپری کرد.	نقاش، جایگر، طراح و تصویر ساز. آتری در طول زندگی حرفه ای اش که کمتر از بیست سال بود، تعداد زیادی اثر آرتنک و رنگ روغن و رنگ آمیزی روی شیشه خلق کرد. او از نقاشان مهم «پسار یافتگری» است که به همراه گوگن، سران، ون گوگ از پیشروان این سبک به شمار می رود.
آرتور شوبن	اد آرزو داشت قهرمان بیسبال شود اما دچار معلولیتی شد که تمام بدنش بی حس و حرکت شد و فقط یک انگشتش، حرکت داشت.	دکترای علوم سیاسی و فعالیت در حوزه کمک به معلولان. او برنامه حمایت از دانشجویان ناتوان حرکتی را راه اندازی کرد که هدفش زندگی بهتر برای معلولان بود. از جمله فعالیت های این موسسه مناسب سازی شهر برای ترد با ویلچر بود.
آنتونی براون	او در ۱۷ سالگی موسسه دوست با عنوان «زندگی بدون دست و پا» را به منظور امید دادن به افراد افسرده و ناتوان تأسیس کرد.	سخنران همایش های انگیزشی. نیک در ۲۱ سالگی از دانشگاه گرفت با دو مدرک کارشناسی در رشته های حسابداری و برنامه ریزی مالی دانش آموخته شد. او با ادامه فعالیت های خود به شخصی تبدیل شد که سخنرانی هایش برای میلیون ها شنونده در سراسر جهان، امید به زندگی و انگیزه به ار معان می آورد. از دیگر مهارت های او شتا، موج سواری و بازی کلف است.